نمی آرم بارها در دلم آید که با قلیمی دیگر نقل کنم تا در هر آن صورت که زندگانی
کرده شود کسی را بر نیک و بد من اطلاع نباشد • بیت بس گرسنه خفت
و کس ندانست که کیست • بس جان بلب آمد که برو کس نگریست
باز از شماتت اعدا براندیشم که بطعنه در قفای من بخندند و سعی مرا
در حق عیال بر عدم مروت حمل کنند و گویند مبین آن بی حمیت را که هرگز
نخواهد دید روی نیک بختی • تن آسانی گزیند خویشتن را • زن و فرزند
بگذارد بسختی • و در محاسبه چنانکه معلوم رای بزرگانست چیزی
دانم که اگر باشارت شما جهتی معین شود که موجب جمعیت خاطر
باشد بقیت عمر از عهدهٔ شکر آن بدر نتوانم آمدن گفتم برادر عمل پادشاهی
چون سفر دریاست بیت بدریا در منافع بی شمارست اگر
خواهی سلامت درکنارست و دو طرف دارد امید و بیم
نان و بیم جان و خلاف رای خردمندانست بدین امید در آن
بیم افتادن شعر کس نیاید بخانهٔ درویش • که خراج زمین و باغ بده
یا بتشویش و غصه راضی شو • یا جگر بند پیش زاغ بنه
گفت این موافق حال من نگفتی و جواب سؤال من نیست

شنیده

شنیده که ~~هر که خیانت ورزد دستش در حساب بلرزد~~ • راستی موجب
رضای خداست کس ندیدم که گم شد از ره راست و حکما گفته اند که
چهار کس از چهار کس بجان برنجند حرامی از سلطان و دزد از پاسبان
و فاسق از غماز و روسپی از محتسب و آنرا که حساب پاکست از محاسب
چه باکست بیت مکن فراخ روی در عمل اگر خواهی • که وقت رفع تو
باشد مجال دشمن تنگ • تو پاک باش و مدار ای برادر از کس باک
زنند جامهٔ ناپاک گازران بر سنگ • گفتم حکایت آن روباه مناسب
حال تست که دیدندش گریزان و افتان و خیزان کسی گفتش
چه آفتست که موجب چندین مخافتست گفت شنیده ام که شتر را
بسخره میگیرند گفتم ای سفیه ترا با شتر چه مناسبت و شتر را با تو چه
مشابهت گفت خاموش که اگر حسودان بغرض گویند شترست
و گرفتیم که را غم تخلیص من باشد تا تریاق از عراق آورند مار گزیده
مرده بود ترا همچنین فضل است و دیانت و تقوی و امانت و لکن
متعنتان در کمین اند و مدعیان گوشه نشینان اگر آنچه سیرت
حسن تست بخلاف آن تقریر کنند و در معرض خطاب پادشاهی گرآ